خبرها

هشدار پارلمان انگلیس درباره القاعده

مهر: قانونگذاران انگلیسی در گزارشی از تونی بلر نخست‌وزیر این کشور خواستند به علت اینکه انگلیس با تهدید بسیار جدی القاعده روبه‌رو است، برای حل درگیری‌های بین‌المللی بیشتر تلاش کند. به گزارش رویترز، کمیته امور خارجی پارلمان انگلیس با انتشار گزارشی درباره وضعیت عراق با بیان اینکه «این وضعیت تبلیغات و زمینه آموزش تروریست‌ها را فراهم کرده است»، دیدگاه و عملکرد بلر در گذشته را مورد انتقاد قرار داده است. قانونگذاران انگلیسی در این گزارش خاطرنشان کرده‌اند که درگیری‌های بین‌المللی مانند درگیری خاورمیانه، احساسات ناشی از بی‌عدالتی را در جهان اسلام که می‌تواند حمایت از تروریسم را تقویت کند، پرورش می‌دهد. این کمیته همچنین خاطرنشان می‌کند: «هر چند که انگلیس و متحدانش به این امر واقف هستند و در حال تلاش برای حل این درگیری‌ها هستند، اما آنها در حال انجام تلاش‌های بی‌ثمر و صرف بودجه برای پاسخگویی به تبلیغات تروریست‌ها هستند.» در این گزارش آمده است که تلاش‌های زیادی برای هماهنگی با جهان اسلام و عرب باید انجام شود تا شکاف بی‌اعتمادی که سبب رشد تروریسم بین‌المللی می‌شود، از بین برود.

انتخابات مجلس قانون اساسی بولیوی

فارس: شهروندان بولیویایی دیروز (یکشنبه) برای انتخاب نمایندگان مجلس قانون اساسی این کشور به پای صندوق‌های رای رفتند. به گزارش آژانس بولیواری، بولیویایی‌ها امروز باید ۲۵۵ نماینده مجلس قانون اساسی را انتخاب کنند. از هشت‌ونیم میلیون نفر جمعیت بولیوی سه میلیون و هفتصد هزار نفر می‌توانند در انتخابات مجلس قانون اساسی این کشور که از ماه آگوست در مدت یک سال قانون اساسی جدید این کشور را تدوین خواهد کرد شرکت کنند. لایحه قانون اساسی جدید بولیوی سه ماه پس از تصویب در مجلس مربوطه به همه‌پرسی عمومی نیز گذاشته خواهد شد. مورالس رئیس جمهور بولیوی پیش‌بینی کرده است حزب حاکم موسوم به جنبش به سوی سوسیالیسم در انتخابات مجلس قانون اساسی پیروز شود و بدین‌ترتیب راه برای ادامه تحولات اجتماعی در این کشور آمریکای جنوبی هموارتر شود.

فرانسه در مسئله اتا دخالت نمی‌کند

ایلنا: وزیر کشور فرانسه ضمن تاکید بر حمایت کشورش در مبارزه علیه تروریسم، اعلام کرد که موضوع جدایی‌طلبان ایالت باسک مربوط به اسپانیا است. رویترز گزارش داد «نیکلا سارکوزی» وزیر کشور فرانسه پس از برگزاری نشستی با «خوسه لوئیس رودریگس ساپاته‌رو» نخست‌وزیر اسپانیا در مادرید تاکید کرد که فرانسه از تلاش‌ها برای مبارزه علیه تروریسم حمایت می‌کند. سارکوزی پس از برگزاری نشستی دوساعته با ساپاته‌رو در مصاحبه مطبوعاتی گفت: «فرانسه همواره همراه با اسپانیا در مبارزه با تروریسم اقدام کرده است اما موضوع اتا، موضوعی مربوط به اسپانیا است.» سارکوزی همچنین گفت که ساپاته‌رو از عملکرد فرانسه علیه اتا تشکر و تاکید کرده است که دولت اسپانیا در مذاکره با این گروه جدایی‌طلب پیشرفت‌هایی داشته است. بنابراین گزارش، باتاسونا حزب غیرقانونی ایالت باسک در نامه‌ای به «ژاک شیراک» رئیس جمهوری فرانسه دخالت این کشور را برای حل مسئله باسک خواستار شد و این در حالی است که سارکوزی در این رابطه گفت: «ما نگران این مشکل هستیم اما این موضوع مربوط به اسپانیا است.»

محاکمه زندانی‌های فرانسوی گوانتانامو

ایرنا: شش فرانسوی که مدت دو سال و نیم در زندان گوانتانامو در حبس آمریکایی‌ها بودند، به جرم همکاری با شبکه‌های جذب نیروهای جهادی در اروپا در دادگاه تادیبی پاریس تحت محاکمه قرار می‌گیرند. طبق کیفرخواست این شش تن جذب شبکه «رشید بوخلفا الیاس ابودوحه» که از سال ۱۹۹۸ در فرانسه بنیان‌گذاری شده است، شده‌اند. ابودوحه تامین‌کننده مالی گروه‌های جهادی مستقر در اروپا بود و فوریه سال ۲۰۰۱ در انگلیس زندانی شد. این شش تن بین مارس ۲۰۰۰ و اوت ۲۰۰۱ به افغانستان منتقل شده‌اند و در این کشور در پایگاه الفاروق نزدیک قندهار که زیر نظر القاعده اداره می‌شود، تحت آموزش قرار گرفته‌اند. این افراد اندکی بعد از تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان بازداشت شده و به گوانتانامو منتقل شدند. در ژوئیه ۲۰۰۴ بعد از دو سال و نیم بازداشت در گوانتانامو چهار نفر از آنها و در مارس سال ۲۰۰۵ دو نفر باقی‌مانده به کشورشان تحویل داده شدند.

تدارک جشن ۸۰ سالگی کاسترو

ایلنا: کوبا برای برگزاری جشن هشتادمین سالگرد تولد «فیدل کاسترو» آماده می‌شود. خبرگزاری رسمی اسپانیا گزارش داد کوبا فعالیت‌های سنتی از جمله فعالیت‌های فرهنگی و هنری خود را از روز هشتم جولای برای آمادگی به منظور برگزاری هشت روز جشن هشتادمین سالگرد تولد کاسترو و پنجاهمین سالگرد ورود وی به کوبا و آغاز مبارزات برای سرنگونی دیکتاتوری «باتیستا» آغاز می‌کند. از تاریخ هشتم جولای هاوانا برنامه‌های تابستانی برای برگزاری این جشن اختصاص می‌دهد. بنابر این گزارش در سال ۱۹۵۶ فیدل کاسترو و یاران وی از منطقه گراناما وارد کوبا شدند و مبارزات انقلابی خود علیه دیکتاتوری باتیستا را آغاز کردند. سرانجام باتیستا در سال ۱۹۵۹ سقوط کرد. ۱۳ آگوست (۲۲ مرداد) هشتادمین سالگرد تولد فیدل کاسترو است.

پایگاه جدید آمریکا در مرز ترکیه و عراق

مهر: آمریکا در حال ساخت یک پایگاه نظامی جدید در منطقه «سیلوپی» واقع در جنوب شرقی استان «سیرناک» ترکیه است. به گزارش روزنامه القدس العربی پیش‌بینی می‌شود ساخت این نیروگاه نظامی که در ماه آوریل (فروردین ماه) آغاز شد، ظرف یک سال تکمیل شود. این روزنامه به نقل از منابع کرد می‌نویسد این پایگاه بین سیلوپی و مرز «هابور» از مرزهای مشترک با عراق ساخته می‌شود. در این گزارش همچنین آمده است پایگاه جدید نظامی آمریکا شامل یک فرودگاه، یک بیمارستان و امکانات دیگر برای فعالیت‌های اجتماعی نظامیان آمریکایی خواهد بود.

بوش بدون رایس معنایی ندارد

آلن زوکر

ترجمه: محمدعلی فیروزآبادی

حضور چندین ساله «کاندولیزا رایس» در دولت آمریکا همواره با تنش‌های زیادی همراه بوده است اما با این حال وی توانسته همزمان با آن تنش‌ها، دگرگونی‌هایی در ارتباط با مناسبات آمریکا با جهان به وجود آورد. به راستی این زن کیست که نفوذش حتی از «لورا بوش» بر جورج بوش بیشتر است؟

کاندولیزا رایس از شش سال پیش که در کسوت مشاور امنیت ملی دولت جورج دبلیو بوش قدم به واشینگتن گذاشت، در نقش‌های زیادی در مقابل مردم ظاهر شده است. در آغاز کار مردم او را پروفسور سیاه‌پوست و برجسته‌ای می‌دانستند که برای مشاوره و کمک در عرصه بین‌الملل به رئیس جمهور تازه‌کار اهل تگزاس وارد دولت شده است. زمانی همه نگاه‌ها به مدل مو و لباس و کفش وی بود، اما بالاخره زمانی رسید که همه این جذابیت‌ها رنگ باختند و آن هنگامی بود که رایس پیش از جنگ با عراق نسبت به خطرات سلاح‌های کشتارجمعی صدام حسین هشدار داد و خواهان سرنگونی رئیس جمهور سابق عراق شد و بدین صورت بود که «کاندی» تبدیل به شیپور بد صدای جنگ و به نوعی سخنگوی متواضع رئیسش یعنی جورج بوش شد.

کاندولیزا رایس امروزه نه فقط در واشینگتن بلکه در پایتخت‌های اروپایی هم به شدت مورد توجه قرار دارد و از وی به عنوان ستاره جدید دولت بوش یاد می‌شود. و صد البته به همان اندازه هم به دلیل نقطه‌نظرهای سیاسی‌اش ناسزا می‌شنود و القابی چون «الهه جنگ» و یا «ماگنولیای آهنین» می‌گیرد. اما شاید کمتر مفسر و کارشناسی می‌توانست حدس بزند که ترفیع مقام این سیاه‌پوست سیاست‌باز تا چه اندازه اهمیت داشت. انتخاب رایس به عنوان وزیر خارجه آمریکا به اصطلاح کفه ترازوی کاخ سفید را کاملاً به نفع وی پایین برد. با وجود حضور «دیک چنی» و «دونالد رامسفلد» در دولت این کاندولیزا رایس است که در دومین دوره ریاست‌جمهوری بوش، تبدیل به صدا و سخنگوی دولت آمریکا شده و چه بسا حرف اول و آخر را نیز او می‌زند. رایس برخلاف سلفش «کالین پاول» ابتکار عمل سیاست خارجی آمریکا را به دست گرفت و آن را تصحیح و به سمت موردنظر خود هدایت کرد.

او بود که در ماه مه گذشته پرزیدنت بوش را – که چندان اهل تغییرعقیده‌های ناگهانی نیست– قانع کرد تا به تغییرات و دگرگونی‌های عمده و جنجال‌برانگیزی در نقطه‌نظرات سیاست خارجی تن دردهد. و بدین صورت پس از ۲۵ سال امکان واقعی گفت‌وگوهای مستقیم میان ایالات متحده آمریکا و ایران فراهم شده است. دیک چنی در اولین دوره ریاست‌جمهوری بوش می‌گفت: «ما با آنها مذاکره که نمی‌کنیم هیچ، بلکه آنها را به زانو در می‌آوریم!!»، اما در دومین دوره ریاست‌جمهوری بوش همین دولت واکنشی مبتنی بر آمادگی برای مذاکره از خود نشان می‌دهد. این به اصطلاح گردش به راست دکتر رایس تنها در مورد ایران نیست بلکه همو بود که مشارکت و به‌کارگیری اهل سنت عراق در روند سیاسی آن کشور را تقویت کرد. و او بود که به اروپا سفر کرد و هو کردن‌های اروپاییان را تحمل کرد تا همکاران پیر و رنجیده‌خاطرش را مفتون خود کند. اروپایی‌ها با شگفتی از خود می‌پرسیدند این زن چه کار می‌کند؟ چطور می‌تواند پس از مخالفت کشورهای بزرگ اروپایی با جنگ، با جسارت هر چه تمام‌تر بگوید «فرانسوی‌ها را جریمه می‌کنیم، رفتار آلمانی‌ها را نادیده می‌گیریم و از روس‌ها می‌گذریم»؟!

رایس گاه روی صندلی کارش لم می‌دهد و به تصویر «توماس جفرسون» اولین وزیر خارجه آمریکا که به دیوار روبه‌رو نصب شده است، خیره می‌شود و از خودش می‌پرسد: «اگر آقای جفرسون زنده بود چه نظری داشت؟ اگر زنده بود و می‌دید که وزیر امور خارجه آمریکا زنی سیاه‌پوست یعنی از تبار همان‌هایی است که به عقیده وی تنها سه‌پنجم از ویژگی‌های بشر را دارند، چه کار می‌کرد؟» برای این سیاه آفریقایی‌تبار آمریکایی که در دوران کودکی با همه وجود تلخی تبعیض‌نژادی در جنوب ایالات متحده را لمس کرده است، ورود به دستگاه عظیم دولتی آمریکا، راهی دراز و بس دشوار بود. اما بعدها کار به جایی رسید که همه واشینگتن تولد پنجاه سالگی او را جشن گرفتند. رایس این سالگرد تولدش را به جای آنکه با اقوام بگذراند و شام مختصری بخورد، به سفارت بریتانیا رفت، یعنی جایی که بدون اطلاع وی برایش جشن گرفته و بیش از یکصد نفر از دوستان به همراه رئیس جمهور و همسرش با لباس‌های رسمی انتظارش را می‌کشیدند تا به وی «تولدت مبارک» بگویند.

پدر و مادر کاندولیزا رایس از همان هنگام که مشغول تربیت این تنها فرزندشان در «بیرمنگام» آلاباما بودند، به یک زندگی منظم و شیک و برخوردار از اصول اهمیت زیادی می‌دادند. با وجود آن که این خانواده متوسط سیاه‌پوست در محیط آن زمان مملو از تبعیض‌نژادی جنوب، از جمله آدم‌های درجه دو به شمار می‌آمدند، اما «کاندی» چنان رشد کرد که گویی به یکی از خانواده‌های اشرافی تعلق داشت. سه‌ساله بود که پدر و مادرش (که هر دو معلم مدرسه بودند) او را به کلاس نوازندگی پیانو فرستادند، به او زبان فرانسه آموختند، اتاقش را مملو از کتاب‌های مختلف کردند و سپس امکان فراگیری پاتیناژ را برایش فراهم آوردند. جالب اینجاست که حتی نام «کاندولیزا» هم که در اصل نامی ایتالیایی است، در محیط دوران کودکی رایس یادآور نوعی ناآرامی و شورش بود. زیرا در سال ۱۹۶۳ دختری به همین نام که اتفاقاً از همکلاسی‌های کاندولیزا رایس هم بود، بر اثر انفجار بمب در کلیسای سیاه‌پوستان جان خود را از دست داد. دخترعموی رایس که در حال حاضر به عنوان وکیل دادگستری در لس آنجلس فعالیت دارد، در مورد سیستم زندگی پدر و مادر رایس می‌گوید: «آنها هیچ اهمیتی به این مسئله نمی‌دادند که به عنوان سیاه‌پوست در چارچوب فرهنگ حاکم در آن زمان، شهروندان درجه دو و عناصری بی‌ثمر به شمار می‌آیند.»

کاندولیزا به اصطلاح یک کودک استثنایی بود. هر روز ساعت چهار و نیم صبح از خواب بیدار می‌شد و پیش از رفتن به مدرسه چند ساعتی پاتیناژ و تک‌نوازی پیانو تمرین می‌کرد. در پانزده‌سالگی دیپلم گرفت و در رشته موسیقی در دانشگاه نام‌نویسی کرد اما خیلی زود تغییر رشته داد و به سراغ علوم سیاسی رفت و در ۱۹ سالگی لیسانس گرفت. ۲۶ ساله بود که با عنوان استاد علوم سیاسی در دانشگاه استانفورد مشغول به کار شد. رایس سال‌ها بعد در مورد روش زندگی‌اش این طور استدلال کرد: «پدر و مادرم استراتژیست‌های خیلی خوبی بودند. از نظر آنها من باید از بسیاری جهات به آمادگی کامل می‌رسیدم: باید تمام آن چیزهایی را که از نظر جامعه سفیدپوستان از اهمیت بالایی برخوردار بود فرامی‌گرفتم تا در آینده بتوانم در مقابل نژادپرستی مسلح باشم. باید به این توانایی می‌رسیدم که سفیدپوستان مرا در حیطه شخصی خود بپذیرند.»

«جوزف کوربل» یعنی همان شهروند چک تبعیدی و پدر وزیر خارجه اسبق آمریکا «مادلین آلبرایت» از جمله اولین استادان و پژوهشگرانی بود که از این دختر سیاه‌پوست بااستعداد حمایت به عمل آورد. کوربل که خود استاد علوم سیاسی بود، نظر کاندولیزا را به روسیه جلب کرد و او را تشویق کرد تا به تحقیق و تحصیل در مورد این به اصطلاح لابیرنت کمونیستی بپردازد. رایس خود در این مورد می‌گوید: «نمی‌دانم چطور توضیح بدهم اما همین اندازه می‌توانم بگویم که جوهره بیزانسی سیاست شوروی مرا به شدت تحت‌تاثیر قرار داد.»

شوروی‌پژوهی در واقع رشته‌ای است مملو از ساختار قدرت درهم تنیده، بازی‌های استراتژیک، ترفندها و حرکت‌های شطرنجی کاملاً تاکتیکی. رایس هم به مانند بسیاری از شوروی‌پژوهان آن زمان خیلی زود به جرگه واقع‌گرایانی پیوست که بیش از تغییر رژیم شوروی، به ایجاد موانع بازدارنده در مقابل نفوذ و تاثیر شوروی اعتقاد داشتند.

دکتر رایس که تا زمان روی کار آمدن کارتر با آن سیاست خارجی ساده‌لوحانه‌اش همیشه به دموکرات‌ها رای داده بود، اغلب در درس‌های دانشگاهی‌اش به شباهت‌های این سیاست با فوتبال آمریکایی اشاره می‌کرد. زیرا فوتبال آمریکایی پس از روسیه و موسیقی سومین موضوع مورد علاقه رایس به شمار می‌رود و همین علاقه بود که موجب دو تجربه عاشقانه در زندگی وی شد و ظاهراً در حال حاضر هم با یکی از حرفه‌ای‌های سابق این ورزش، روابط نزدیکی دارد. یکی از دانشجویان سابق وی می‌گوید: «او جنگ‌های ارضی میان ملت‌ها را با استراتژی‌های فوتبال آمریکایی مقایسه می‌کرد. این مسئله برای من خیلی عجیب بود چون او را زنی می‌دیدم که از روش‌های کاملاً مردانه پیروی می‌کرد.» اما اتفاقاً رایس توانست بدین ترتیب در پایان دهه هشتاد با تیم مردانه‌ای به سرپرستی مشاور امنیت ملی یعنی «برنت اسکوکرافت» – که در واقع دومین حامی و کاشف وی نیز به شمار می‌آید– همکاری کند. کاندولیزا رایس آن به اصطلاح کنار رفتن پرده آهنین شوروی را نه در سمینارها بلکه در اردوگاه جورج پدر تجربه و مشاهده کرد. رایس در شورای امنیت ملی چهره‌ای شناخته شده و محترم به شمار می‌آمد. روزی در دوران بوش پدر «بوریس یلتسین» که در آن زمان ریاست‌جمهوری روسیه را بر عهده داشت وارد کاخ سفید شد. خانم رایس به استقبالش رفت و یادآوری کرد که وی هیچ قرار ملاقاتی با رئیس‌جمهور ندارد بلکه فقط با مشاور امنیت ملی می‌تواند ملاقات کند. یلتسین خشمگین شد و با صدای بلند اعتراض کرد اما رایس با خونسردی تنها به محافظان درهای ورودی اشاره‌ای کرد که اجازه ندهند یلتسین به دفتر رئیس‌جمهور آمریکا وارد شود. و سپس با همان خونسردی به یلتسین پیشنهاد کرد که به هتل بازگردد تا وی بتواند در این فاصله رضایت اسکوکرافت را برای ملاقات وی با بوش جلب کند. جالب آنکه بعدها کاملاً اتفاقی با یلتسین روبه‌رو شد و باز هم با خونسردی فقط دستی برای وی تکان داد. «کویت بلاکر» یکی از دوستان قدیمی و از همکاران رایس عقیده دارد: «او مثل همه اهالی جنوب مهربان و اهل کمک است اما ذات و جوهره‌ای به سختی سنگ دارد.»

رایس پس از اولین حضورش در کاخ سفید، بار دیگر به استانفورد بازگشت و در آن دانشگاه به سازماندهی مجدد حزبی پرداخت و مدتی هم به عنوان مشاور حقوقی کار کرد و همزمان به کار تحقیقاتی در کنار محافظه‌کاران انستیتوی «هوور» پرداخت. تا اینکه در سال ۲۰۰۱ و با انتخاب بوش پسر به عنوان رئیس‌جمهور، بار دیگر و البته این بار به عنوان مشاور امنیت ملی به کاخ سفید بازگشت و در همان سال بود که با رخداد یازدهم سپتامبر همه عقایدش دستخوش تغییر و دگرگونی شد. به عقیده رایس گروهی (القاعده و طالبان) که در اصل هیچ شباهتی به یک دولت ندارد و در پایین‌ترین بخش هرم قدرت بین‌المللی جای دارد، به قلب قدرتمندترین ملت جهان حمله کرده بود و این برای او به هیچ وجه قابل پذیرش نبود. «مایکل مک فاول» یکی از همکاران سابق رایس در استانفورد در این مورد می‌گوید: «این رخداد به هیچ صورت با مدل فکری مسلط و حاکم قابل تفسیر نبود.» در آن زمان تقریباً همه کارشناسان و متخصصان، تئوری رایس مبنی بر موازنه قدرت میان دولت‌ها را مردود می‌دانستند و گویی این جهان‌بینی از سوی همه فراموش می‌شد. اما در همان دوران بود که در واقع تبادلی میان نقش رئیس شورای امنیت ملی و رئیس‌جمهور آمریکا، انجام گرفت.

هم‌فکری بوش پسر با کاندولیزا رایس در واقع ریشه در علایق مشترک به مذهب، فوتبال آمریکایی و تنیس دارد و همین علایق مشترک تبدیل به روابط و مناسباتی بر پایه اعتماد عمیق متقابل میان این دو شد که البته خیلی‌ها از آن به عنوان یک همزیستی یاد می‌کنند. یکی از نویسندگان طرفدار حزب جمهوریخواه به نام «آن رایلی داود» که در اواسط دهه هشتاد رایس را از نزدیک می‌شناخته، در این مورد می‌گوید: «رایس رئیس‌جمهور را نگاه می‌کرد و پیش از آنکه وی سخنی بگوید، این رایس بود که افکار او را بر زبان می‌آورد.» البته این طور نبود که رایس حرف‌های کلیشه‌ای و گاه خام‌دستانه و ناشیانه بوش را به دیگران انتقال دهد. با این حال در آن زمان این بوش بود که مشاور امنیت ملی‌اش را تحت‌تاثیر قرار می‌داد و نه بر عکس. آن دو در واقع به خوبی یکدیگر را کامل می‌کردند: بوش مشکلات و پرسش‌های اساسی‌اش و البته راه‌حل‌های غریزی و مطلوبش را با رایس در میان می‌گذاشت و رایس هم بیشتر در کسوت یک استاد دانشگاه و یک تحلیلگر و نه در کسوت یک خیال‌پرداز، آن مسائل و افکار را به زبان دقیق استراتژیک منتقل می‌کرد. «کویت بلاکر» در این مورد می‌گوید: «از یک طرف پس از رخداد یازده سپتامبر، رایس و بوش بر این عقیده بودند که این حادثه یک به اصطلاح شیپور بیدار باش بوده است تا آنها دست به اقداماتی عملی بزنند؛ اقداماتی دردناک و خشونت‌بار. به هر حال آنها به قول معروف صحنه شطرنج را تکاندند فارغ از آنکه مهره‌ها چه بلایی برسرشان می‌آید و بدین صورت در حال حاضر کسی در این مورد شک ندارد که آمریکا استعداد هر نوع ریسکی را دارد. از سوی دیگر رایس عقیده داشت که پس از یازده سپتامبر دیگر آن دیدگاه‌های سیاست خارجی‌اش با رئالیسمی که از قدیم به آن اعتقاد داشت، همخوانی ندارد و حال دیگر همه نقطه‌نظراتش در این مورد ملهم از سیاست ارزش‌های جهانی و آزادی جورج دبلیو بوش است. پرزیدنت بوش حس جهت‌یابی خوبی دارد و نه تنها می‌تواند درست و غلط بودن جهت را تشخیص دهد بلکه کارآمدی یا عدم کارآمدی روش‌ها و راه‌ها را هم تشخیص می‌دهد.»

سرانجام کاندولیزا رایس افکار جدید دولت را به اصطلاح در قالب استراتژی‌های امنیتی ملی و مورد تجدید نظر قرار گرفته ریخت و این کاری بود که از رامسفلد و چنی و «پل ولفوویتز» برنمی‌آمد. با وجود آنکه پیش از آن آمریکا همواره حق حمله پیشگیرانه به دشمن مسلح آماده جنگ را برای خود محفوظ داشته بود اما از آن زمان به بعد این مسئله تبدیل به جنگ پیشگیرانه در مقابل «آغاز خطر» شد و به صورت دکترین رسمی ایالات متحده درآمد. در این دکترین بر دو مسئله دیگر نیز تاکید شده است؛ یکی حفظ و غیرقابل دسترسی ماندن برتری نظامی ایالات متحده و دیگری توسعه دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد به عنوان ضرورت‌های سیاست امنیتی. «تنها یک مدل پایدار و کارآمد برای کامیابی ملی وجود دارد: آزادی، دموکراسی و نهادهای مستقل.» رایس پس از انتصاب به سمت مشاور امنیت ملی بوش، زیرکانه از همه مبارزات جناحی و فراکسیونی در کابینه کنار کشید و این مسئله گاه سبب می‌شد که او به فرصت‌طلبی متهم شود. اما این انتقادها پس از انتخاب وی به عنوان وزیرخارجه فروکش کرد. رایس در کابینه آمریکا و در کسوت وزیر امورخارجه با اراده‌ای آهنین از مواضع وزارتخانه خود حمایت می‌کند و این کار بسیار هم موفقیت‌آمیز بوده است. یکی از کارمندان عالی‌رتبه وزارت خارجه آمریکا که خود شاهد شکست گام به گام «کالین پاول» در برابر پنتاگون بوده است، می‌گوید: «با آمدن رایس ما توانستیم بار دیگر ابتکار عمل سیاسی را به دست بگیریم.» افراد به اصطلاح ستاد مرکزی رایس بیش از همه از دو ویژگی‌اش بسیار لذت می‌برند: یکی از توانایی‌ها و مهارت‌های وی برای به اصطلاح سرانگشت چرخاندن طرف مذاکره و دیگر از نفوذ خارق‌العاده او بر رئیس‌جمهور. به عنوان مثال بوش در مورد مسئله ایران تردیدهای زیادی داشت و هرگز از بدبینی‌هایش در این مورد دست نمی‌کشید و نمی‌خواست شخصاً در مورد مذاکره با ایران تعهدی بدهد. تا اینکه رایس با لحنی قاطعانه به او گوشزد کرد: «این مسئله‌ای است که تنها رئیس‌جمهور می‌تواند در مورد آن تعهد بدهد.» وپس از آن بوش را متقاعد کرد تا شخصاً به همتایان دیگرش یعنی «آنگلا مرکل» و «ولادیمیر پوتین» تلفن بزنند.

زمانی «هنری کیسینجر» می‌گفت که او و پرزیدنت نیکسون از پیش از سال ۱۹۶۸ موافق عقب‌نشینی از ویتنام بوده‌اند، هنگامی که یکی از حاضران در آن جلسه از وی پرسید پس چرا مدت‌ها صبر کردید، نگاهی حیرت‌زده و پریشان به سئوال‌کننده انداخت و گفت: «مسئله بر سر حیثیت و شرافت بود. ما باید جنگ را آبرومندانه به پایان می‌رساندیم.» اما جانشین امروزی کیسینجر در وزارت‌خارجه، دنیا را کاملاً طور دیگری می‌نگرد. رایس به تازگی در جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویانش گفت: «یکی از وظایف شما در آینده، پرهیز از غرور بیجا است.» رایس پس از ارتقای مقام و رسیدن به وزارت خارجه آمریکا، بدون هر گونه توجه به وجهه خود و همکارانش در کابینه و بدون ملاحظه و تسامح در قبال تابوهای دور اول ریاست‌جمهوری بوش، اصلاحات را آغاز کرد. علاوه بر مسئله مذاکره مستقیم با ایران، کاندولیزا رایس اجرای طرح مذاکره و سازش با کره شمالی استالینیستی را هم آغاز کرده است. او از اتحادیه اروپایی واحد ستایش می‌کند در حالی که همکارش یعنی رامسفلد هنوز هم بر طبل اروپای جدید و قدیم می‌کوبد. رایس به دلیل نگرانی از شخصیت چندوجهی «جان بولتون» او را به عنوان معاون خود نپذیرفت بلکه سمت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل را به وی داد تا بدین صورت بولتون از دایره مشاوران و معاونانش دور شود. وزیر خارجه جدید آمریکا به جای بولتون از دیپلمات موفقی به نام «نیکولاس برنز» به عنوان یکی از معاونین خود نام برد، دیپلماتی کارکشته در امور مذاکرات که با سازمان‌های جهانی هم ارتباطاتی عمیق و دیرینه دارد.

بخش اول

خلاصه مقاله

۱– «جوزف کوربل» شهروند تبعیدی چک و پدر وزیر خارجه اسبق آمریکا «مادلین آلبرایت» از جمله اولین استادان و پژوهشگرانی بود که از رایس حمایت کرد. کوربل که خود استاد علوم سیاسی بود، نظر کاندولیزا را به روسیه جلب کرد و او را تشویق کرد تا به تحقیق و تحصیل در مورد این کشور بپردازد.

۲– با وجود حضور دیک چنی و دونالد رامسفلد در دولت این کاندولیزا رایس است که در دومین دوره ریاست‌جمهوری بوش، تبدیل به صدا و سخنگوی دولت آمریکا شده و چه بسا حرف اول و آخر را نیز او می‌زند.

نگاه

تبعیض‌نژادی پاشنه آشیل اروپا

جیمز گلدستون و راشل نیلد*

ترجمه: علی عبدالمحمدی

شش ماه پس از آنکه مرگ دو جوان مسلمان که از دست نیروهای پلیس می‌گریختند به بروز اغتشاشات گسترده در سراسر فرانسه انجامید، بسیاری از رهبران اروپایی هنوز برقراری امنیت را معادل تشدید اقدامات پلیسی علیه جوامع اقلیت خویش می‌پندارند. نظر ما غیر از این است: ما ادعا می‌کنیم که اتخاذ سیاست‌های بسیار سختگیرانه علیه همسایگان مسلمانمان عملاً موثر نخواهد بود. البته شکی نیست که باید با جنایت‌های خیابانی روزمره جنگید و از بروز خشونت‌های تروریستی جلوگیری کرد. اما این فرض که وجود نژادها یا مذاهب گوناگون به خودی خود زمینه را برای تبهکاری فراهم می‌سازد از نظر ما مقبول نیست و خود زمینه‌ساز هرج‌ومرج است.

طی دهه‌ها، گوناگونی فزاینده مردم اروپا با هول و هراس ساکنان این قاره و سکوت مراجع رسمی همراه بوده است. هنوز هم، در خیابان‌های پایتخت‌های اروپایی، جوانان مسلمان و یا بهتر بگوییم همه آنهایی که اصطلاحاً «متفاوت» به نظر می‌رسند در معرض بازجویی‌های اضافه، ایست‌های بی‌مورد، جست‌وجوهای نامتناسب و بعضاً حتی اذیت و آزار توسط نیروهای پلیس هستند. وضعیت همیشه ناپایدار آنها طی سالیان اخیر به دلیل وقوع حملات متعدد تروریستی در اروپا و آمریکا بدتر از قبل شده است. اکنون که شرایط به وخامت گراییده است مراجع حکومتی که گویا عمدتاً تهدیدات را نشأت گرفته از جوامع مذهبی در بطن سرزمین‌های خویش می‌انگارند به دنبال راهکاری برای تضعیف این جوامع در عین پیشگیری قاطع از بروز خشونت فراگیر در داخل مرزها می‌گردند. بدین‌ترتیب، سختگیری علیه نژادهای مهاجر که اصطلاحاً تبعیض‌نژادی نامیده می‌شود به یک جزء اصلی «جنگ با تروریسم» در چندین کشور اروپایی تبدیل شده است.

به چند مثال توجه کنید. نسبت «آسیایی‌های» توقیف شده توسط پلیس ضدتروریسم بریتانیا در ۱۸ ماه اول پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سه برابر شده است. اما تا امروز، هیچ‌یک از این توقیف‌ها به محکومیت افراد در زمینه ارتکاب حملات تروریستی نینجامیده است. یا اگرچه ماموران آلمانی از اواخر ۲۰۰۱ تا اوایل ۲۰۰۳ به جمع‌آوری اطلاعات شخصی حساس درباره ۸/۳ میلیون نفر پرداختند، اما حتی یک مظنون تروریستی شناسایی نشد. مثال‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند. اما آنچه اهمیت دارد این است که وارد کردن انواع فشارها به جوامع نژادی در اروپا به حملات خرابکارانه علیه مساجد و اعمال کنترل‌های شدید هویتی در رابطه با مسلمانان منجر شده است.

البته شکی نیست که دولت‌های اروپایی با قاطعیت به مبارزه با عناصر تروریستی مشغول‌اند. اما این مبارزه معمولاً موردی و منحصر به مواقع خاص بوده و تقریباً هیچگاه به یک روال رایج و قاعده کلی تبدیل نشده است. در این بین، سختگیری‌های نژادی با متهم قلمداد کردن کل جوامع اقلیت در عمل نه فقط به تعصب و لجاجت در بین مردم عادی دامن می‌زند، بلکه احساساتی همچون تحقیر شدگی، خشم و انتقام را نیز در بین گروه‌های مورد هدف برمی‌انگیزد. از سال ۲۰۰۱، بسیاری از مسلمانان در اروپا بیم دارند که فقط به خاطر «مسلمان به نظر رسیدن» و بدون اینکه هیچ اتهام خاصی متوجه آنها باشد توسط ماموران پلیس بازداشت شوند. علاوه بر این، سختگیری‌های نژادی ممکن است توجه ما را از تهدیدات واقعی پیرامون خویش منحرف سازد. به عنوان مثال، پیش از حملات ژوئیه ۲۰۰۵ در لندن، دستگاه جاسوسی انگلیس به سر دسته بمب‌گذاران این شهر در ارتباط با یک طرح توطئه‌آمیز دیگر برخورد کرده بود، اما چون مورد او با جرایم مد نظر پلیس همخوانی نداشت از تعقیب او صرفنظر شد.

سرانجام، هر چه قانون و نحوه اجرای آن پیش‌بینی‌پذیرتر باشد، تروریست‌ها خود را آسان‌تر با آن وفق خواهند داد. همین ماه گذشته بود که دولت انگلستان طی یک گزارش رسمی پیرامون بمب‌گذاری‌های ۲۰۰۵ لندن اعلام کرد که هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد که مثلاً بگوییم کدام گروه از افراد جامعه در برابر موج افراط‌گرایی آسیب‌پذیرند. اما اگر هدف قرار دادن مسلمانان و سایر اقلیت‌های نژادی بیهوده است، پس چه باید کرد؟

نخست، به جای موضع‌گیری علیه جوامع اقلیت باید تلاش کرد که نوعی تعامل و همکاری با این جوامع برقرار شود و روابط موجود بین گروه‌ها در حد معقول و منطقی حفظ شود. دوم، نظارت دقیقی بر عملکرد نهادهای مجری قانون اعمال شود تا راه برای هر گونه سوءاستفاده از انگیزه‌های نژادی که پیامدهای ناگواری را به دنبال خواهد داشت بسته شود. نظارت بر اجرای قانون در کل باعث ترویج روحیه مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی خواهد شد که منافع آن بر هیچ‌کس پوشیده نیست. سوم، برخی از قوانین را که علناً کارآیی خود را از دست داده‌اند باید تغییر داد. تا امروز، بریتانیا تنها عضو اتحادیه اروپا است که صراحتاً تبعیض‌نژادی از سوی ماموران اجرای قانون را ممنوع ساخته است. حکومت‌ها باید تمهیدات ویژه‌ای را برای ممنوع ساختن تبعیض‌نژادی از سوی ماموران اجرای قانون اتخاذ کنند.

اگرچه مسئولیت اصلی در سطح کشورها باقی می‌ماند، اما اتحادیه اروپا در این بین به عنوان یک مجموعه می‌تواند نقش قابل توجهی را بر عهده گیرد. تهدید به انجام خشونت‌های تروریستی به یک واقعیت روزمره در سطح جنایت‌های عادی تبدیل شده است و باید حتماً چاره‌ای برای آن اندیشیده شود. در این راستا لازم است به راهکارهایی بها داده شود که امنیت جانی و حقوق فردی ساکنان جوامع گوناگون را محترم شمرده و الزاماً به قراردادهای اجتماعی موجود پایبندند. در غیر این صورت، اروپا و هر نقطه دیگر جهان در آینده از پیامدهای شوم تبعیض‌نژادی در ابعادی بسیار گسترده‌تر از آنچه امروز شاهدیم در امان نخواهند بود.

* «جیمز گلدستون» مدیر عامل و «راشل نیلد» مشاور بلندپایه Open Society Justice Initiative

منبع: اینترنشنال هرالد تریبیون